

**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14020206**

مقرر: امیر حقیقی

**موضوع**: تمکن مقرض از اخذ قرض /زکات دین /زکات

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در زکات دین بود. از روایات استفاده ‌شد که فی الجمله بر مقرض زکات نیست و مستقرض باید زکات را پرداخت کند. این مقدار روشن است و محل بحث نیست. برخی از فقها تفصیلاتی در بحث مطرح کرده بودند. برخی قائل شدند به آنکه بر مقرض زکات واجب نیست مگر آنکه هر موقع بخواهد بتواند قرض را اخذ کند.

# اقوال مطرح در زکات دین

در مساله وجوب زکات بر مقرض چند قول مطرح شده است.

۱. مشهور متاخّرین قائل هستند که زکات بر مقرض واجب نیست و لو قدرت بر اخذ قرض هم داشته باشد.

۲. مشهور قدما قائل شده‌اند به آنکه در فرض قدرت بر اخذ، زکات بر مقرض واجب است.

۳. برخی تفصیل دیگری مطرح نموده‌اند و قائل شده‌اند. به آنکه بر مستقرض زکات واجب است مگر آنکه مقرض زکات را پرداخت کند.

حول قول سوم چند بحث باید بررسی گردد.

۱. آیا زکاتی که بر مستقرض واجب است، شخص دیگری می‌تواند تبرّعا پرداخت کند یا خیر.

۲. مساله دوم آنکه آیا مستقرض می‌تواند شرط کند که مقرض زکات را پرداخت کند یا خیر. و بحث از اینکه آیا این شرط فاسد است یا مفسد است یا نیست.

قول اول که مطلقا زکات را بر مقرض واجب نمی‌داند. روایات عام بر این قول دلالت دارد. اما تفصیل مطرح در قول دوم و سوم را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

# بررسی قول دوم، وجوب زکات بر مقرض در فرض تمکّن از اخذ قرض

سه روایت بر این تفصیل دلالت دارد. چند بحث در این مورد باید مطرح گردد. یک بحث، مقایسه این دسته از روایات با روایات مطلق است. یعنی روایاتی که به طور مطلق زکات را بر مستقرض واجب می‌داند. هر چند برخی از فقها رابطه این دو دسته دلیل را مطلق و مقیّد تلقّی کرده‌اند ولی در جلسات قبل بیان گردید که رابطه این دو دسته روایت، مطلق و مقیّد نیست بلکه عام و خاص است. مسائل مشترکی بین دو بحث عام و مطلق وجود دارد، که در هر دو بحث مفید است. یکی از مسائل مشترک هر دو باب آن است که آیا همیشه مطلق بر مقیّد و عام بر خاص حمل می‌شود و یا آنکه فقط در صورتی که متکافی باشند، این حمل رخ می‌دهد.

## بیان کلام صاحب جواهر

صاحب جواهر رابطه این دو دسته روایات را مطلق و مقیّد مطرح کرده است، و از این مساله بحث نموده است. ایشان فرموده است که در صورتی مطلق بر مقیّد حمل می‌گردد که تکافی داشته باشند. ایشان آورده است:

«لا يخفى عليك اعتبار المقاومة في حمل المطلق على المقيد، و لا ريب في انتفائها هنا لما سمعت»[[1]](#footnote-1)

در کلام ایشان مراد از اعتبار المقاومة روشن نیست.

**احتمال اول:** ممکن است مراد آن باشد که از جهت دلالت، مطلق و مقیّد به یک اندازه ظهور داشته باشند. ولی اگر مقیّد، اظهر از مطلق بود، باید مطلق را بر مقیّد حمل نمود. در جلسات قبل بیان گردید که حمل عام بر خاص و مطلق بر مقیّد یا از باب اظهریّت است یا آنکه نفس خاص بودن و مطلق بودن خصوصیّت دارد. ممکن است ایشان ناظر به همان مساله بحث را مطرح کرده‌ باشند.

**احتمال دوم:** ممکن است مراد ایشان از «اعتبار المقاومة» مراعات همه مسائل است. یعنی باید سند و دلالت و جهت، همه این موارد در دو دلیل لحاظ گردد. اگر همچنان مساوی بودند، مطلق بر مقیّد حمل می‌گردد.

مراد از «لما سمعت» در عبارت ایشان مطلبی است که در ابتدای بحث فرموده‌اند:

«ف‍أما إن كان تأخيره من جهة صاحبه ف‍قيل و القائل الشيخان في المقنعة و الخلاف و المبسوط و الجمل و العقود و المرتضى على ما حكي تجب الزكاة على مالكه، و قيل و القائل المشهور شهرة عظيمة، بل عليه إجماع المتأخرين لا تجب الزكاة و الأول و إن كان أحوط إلا أن الثاني أقوى للأصل و ظهور النصوص في كون مورد الزكاة غير الكلي في الذمة، و خصوصا أدلة الحول عند المالك، و‌قول الصادق (عليه السلام) .....»[[2]](#footnote-2) در ادامه روایات را ذکر می‌کند.

ممکن است مراد ایشان از «لما سمعت» که در فقره قبل مطرح شد، همه آن استدلالاتی باشد که در این فقره از کلام ایشان وجود دارد. یعنی حتی شامل اصل هم می‌شود. کما اینکه در مقام استدلال می‌فرماید: «للأصل». یعنی اصل مطابق با مطلق است که نفی وجوب زکات می‌کند و باعث می‌شود که حمل مطلق بر مقیّد رخ ندهد. و ممکن است عبارت «لما سمعت» ناظر به «ظهور النصوص...» تا آخر کلامشان باشد. و شامل اصل نشود. دو احتمال در عبارت ایشان وجود دارد و کلامشان از این جهت مجمل است.

مراد ایشان از «ظهور النصوص» هم روشن نیست. ما در مباحث قبل نکته‌ای بیان نمودیم. در مواردی که مطلقات زیاد است و مقیّدات کم است، در این موارد ممکن است گفته شود که مطلق بر مقیّد حمل نمی‌شود. تفصیل این بحث را در جلسات قبل بیان نمودیم، و ذکر کردیم که نکته حمل مطلق بر مقیّد اظهریّت است ولی بر فرض که ذاتا مطلق باید بر مقیّد حمل گردد نه از باب اظهریّت، کثرت مطلق ممکن است مانع از حمل مطلق بر مقیّد شود.

## کلام صاحب انوار الفقاهة

در انوار الفقاهة همین مطلب ذکر شده است. در جواهر تعبیر به مطلق و مقیّد کرده بود ولی در انوار الفقاهة به عام و خاص تعبیر نموده است. صاحب انوار الفقاهة بیان کرده است که در ما نحن فیه به عمومات تمسّک می‌‌نماییم:

«و لضعف الأخبار الأخيرة عن تخصيص العمومات النافية المعتبرة المنجبرة بفتوى المشهور و الأصل المحكم فحملها على الاستحباب بعد عدم قابليتها للتخصيص أولى من طرحها كما أفتى بها جماعة من الأصحاب أو تحمل على التقية لأن فتوى العامة على ثبوت الدين على الديّان مطلقاً فالتفصيل أقرب لمذهبهم و إن لم ينقل عنهم»[[3]](#footnote-3)

ایشان بیان کرده است که عمومات منجبر به فتوای مشهور و اصل هستند؛ لذا باعث می‌شود که نتوانیم عمومات را تخصیص بزنیم. البته ایشان بحث کثرت عمومات و یا قلّت مخصّصات را مطرح نکرده است. ولی با استدلالی که بیان شد، عمومات را مقدّم کرده است. البته ما حمل مقیّد بر استحباب و همچنین حمل بر تقیّه را نپذیرفتیم.

صاحب جواهر فرموده است:

«فالمتّجه حينئذ طرحها أو حملها على الاستحباب أو التقية أو على زكاة التجارة»[[4]](#footnote-4)

حمل بر زکاة التجارة هم یک نوع حمل بر استحباب است؛ چرا که زکاة التجارة خود مستحبّ است.

# بیان دو روایت اخلاقی به مناسبت عید فطر

به مناسبت بحثهای مربوط به چهارشنبه دو روایت بیان می‌گردد.

## روایت اول

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّ الْمَغْفِرَةَ تَنْزِلُ عَلَى مَنْ صَامَ- شَهْرَ رَمَضَانَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فَقَالَ يَا حَسَنُ إِنَّ الْقَارِيجَارَ إِنَّمَا يُعْطَى أُجْرَتَهُ عِنْدَ فَرَاغِهِ ذَلِكَ لَيْلَةَ الْعِيدِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَا يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَعْمَلَ فِيهَا فَقَالَ إِذَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ فَاغْتَسِلْ وَ إِذَا صَلَّيْتَ الثَّلَاثَ الْمَغْرِبِ فَارْفَعْ يَدَيْكَ وَ قُلْ يَا ذَا الْمَنِّ يَا ذَا الطَّوْلِ يَا ذَا الْجُودِ يَا مُصْطَفِياً مُحَمَّداً وَ نَاصِرَهُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اغْفِرْ لِي كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ أَحْصَيْتَهُ عَلَيَّ وَ نَسِيتُهُ وَ هُوَ عِنْدَكَ فِي كِتَابِكَ وَ تَخِرُّ سَاجِداً وَ تَقُولُ مِائَةَ مَرَّةٍ- أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَ أَنْتَ سَاجِدٌ وَ تَسْأَلُ حَوَائِجَكَ»[[5]](#footnote-5)

### معنای کلمه «القاریجار»

شیخ بهایی برای قاریجار معنایی ذکر کرده که میرداماد آن را نپذیرفته است. میرداماد نسبت به آنچه شیخ بهایی بیان کرده، به تندی برخورد کرده و خود معنای دیگری برای روایت ذکر نموده است. در حاشیه کافی این مطلب را به اشتباه از مجلسی اول نقل کرده است.

شیخ بهایی قاریجار را معرّب کارگر می‌داند. مخرج قاف و کاف از آن جهت که به هم نزدیک است، در بعضی موارد به یکدیگر تبدیل شده است.[[6]](#footnote-6) مثل کاشان که در عربی به قاسان تبدیل شده است. و همچنین گاف به جیم تبدیل می‌شود مثل گرگان که در عربی به جرجان تبدیل شده است. و یا مثل ساذج که در فارسی اصیل سادگ بوده است نه ساده. شاهد اینکه در جمع و نسبت سادگی و سادگان گفته می‌شود. هاء غیر ملفوظ در کلماتی مثل ساده و تازه و امثال ذلک در فارسی قدیم، گاف بوده و در عربی به جیم تبدیل می‌گردد. در حرف قبل از آخر کلمه هم یک فتحه به الف تبدیل شده است که این هم متعارف است که مصوّت کوتاه و مصوّت بلند به یکدیگر تبدیل می‌شوند.

میرداماد، کلمه را فاریجان ضبط کرده است. و بیان کرده است که برخی از معاصرین ما حرف آخر را به جای نون، راء بیان کرده‌اند. البته ایشان ظاهرا متوجّه نبوده‌اند که حرف اول را شیخ بهایی «قاف» بیان کرده ولی ایشان گمان برده که شیخ حرف اول را «فاء» ضبط کرده است. و سپس به شیخ بهایی اشکال نموده که تعریب متوقّف بر سماع است و هیچیک از علمای عربیه، کلمه «قاریجار» را نقل نکرده‌اند.

### توضیحی حول تعریب در کلام عربی

کلام میرداماد صحیح به نظر نمی‌رسد. تعریب متوقّف بر سماع نیست؛ بلکه روش طبیعی لغت است. وقتی یک واژه از یک زبان به زبان دیگر می‌رود، بر اساس قواعد زبان جدید، تغییراتی در آن رخ می‌دهد. مثلا در مورد عمر بن یزید که ما آن را سابُری به ضمّ باء تلفّظ می‌نمودیم، پس از مراجعه معلوم شد که سابِری به کسر باء صحیح است. این کلمه در اصل، معرّب شاپور است. شاپور در عربی به سابُر تبدیل شده و در هنگام تعریب همانطور که سمعانی نقل کرده است، از آن جهت که در عربی وزن فاعُل تلفّظ نمی‌گردد، ضمّه به کسره تبدیل شده است. در نتیجه این کلمه در عربی به صورت سابِری تلفّظ می‌گردد.

مثال دیگر «سندی بن شاهِک» است. این کلمه در اصل، سندی بن شاهَک بوده است. شاهَک در فارسی به معنی همان شاه کوچک است. ولی از آن جهت که وزن فاعَل در عربی رایج نیست، معلوم نیست در عربی، شاهَک صحیح باشد. بنابر این می‌توان گفت شاهِک صحیح است مگر آنکه در جایی تصریح شده باشد که شاهَک به فتحه هم صحیح است. قاعده طبیعی کلمات آن است که وقتی به عربی بیاید، به صورت عربی تبدیل می‌شود. تعریب، تبدیل واژه به صورت طبیعی است. بسیاری از مواردی که در ادبیات عرب نقل شده است که در فلان کلمه مثلا ضمه‌ را به کسره تبدیل کرده‌اند و فلان چیز ثقیل بوده و حذف کرده‌اند. و مسائلی از این قبیل، به آن معنی نیست که یک عملیات شاعرانه و از روی شعور باشد بلکه یک عملیات ناخواسته است. تعلیلاتی که در مقام توجیه کلمات عربی به کار می‌رود، باید بر اساس شیوه طبیعی تبدیلات لغوی استوار باشد.

لذا این مسائل مبتنی بر سماع نیست تا میرداماد به جهت عدم سماع قول شیخ بهایی را رد کند. در نتیجه کلام شیخ بهایی متین است. از جهت معنایی هم آنچه شیخ بیان کرده است با ظاهر روایت بسیار متناسب است.

در مورد فاریجان و قاریجان، برخی معانی نقل شده که تکلّف دارد و با ظاهر روایت هم چندان مناسبتی ندارد. در ادبیّات، ذوق باید محکّم باشد. و طوری تحلیل شود که ذوق آن را بپذیرد. در دعواهای کوفی و بصری باید به این نکته توجه داشت. تفصیل این مساله در جای خودش باید دنبال شود.

## روایت دوم در مورد عید فطر و بیان شعر سید محمد باقر هندی

«أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِير عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ مَا مِنْ عِيدٍ لِلْمُسْلِمِينَ- أَضْحًى وَ لَا فِطْرٍ إِلَّا وَ هُوَ يُجَدِّدُ لآِلِ مُحَمَّدٍ فِيهِ حُزْناً قُلْتُ وَ لِمَ ذَاكَ قَالَ لِأَنَّهُمْ يَرَوْنَ حَقَّهُمْ فِي يَدِ غَيْرِهِمْ»[[7]](#footnote-7).

تا وقتی حضرت غایب هستند، عید واقعی برای شیعه وجود ندارد. سید محمد باقر هندی شعری سروده است که شیخ محمد سامرّائی در «ظرافة الاحلام» آن را ذکر کرده است. ما مقاله‌ای در مورد غدیر نوشته بودیم به نام «الغدیر فی حدیث العترة الطاهرة». در آن مقاله این شعر را به صورت کامل ذکر کردیم. و لغات مشکل آن را هم بیان نمودیم. سید محمد باقر هندی در شب عید غدیر، حضرت ولیعصر (عج) را در منام مشاهده می‌نماید. ایشان می‌بیند که حضرت غمگین و محزون هستند. از حضرت، علّت را جویا می‌شود. حضرت در پاسخ می‌فرماید به یاد مادرم زهرا و حزن او افتادم. سپس حضرت این شعر را می‌خواند:

لا ترانی اتّخذتُ لا و عُلاها بعد بیت الأحزان، بیتَ سرورٍ

ظاهرا مرجع ضمیر در «علاها» حضرت زهرا است، و واو برای قسم است. یعنی قسم به بزرگی حضرت زهرا (س) بعد از بیت الاحزان، شادی برای من نخواهد بود. سید محمد باقر هندی، شعر بلندی در مورد عید غدیر سروده و مصائب حضرت زهرا (س) را در آن ذکر کرده و این بیت را هم در آن شعر گنجانده است. مطلع آن شعر به این صورت است:

كلّ غدر و قول إفك و زور هو فرع من جحد نصّ الغدير

1. [جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج15، ص60.](http://lib.eshia.ir/10088/15/60/المقاومة) [↑](#footnote-ref-1)
2. [جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج15، ص59.](http://lib.eshia.ir/10088/15/59/صاحبه) [↑](#footnote-ref-2)
3. [انوار الفقاهة (کتاب الزکاة)، کاشف الغطاء، الشیخ حسن، ج1، ص21.](http://lib.eshia.ir/10360/1/21/لضعف) [↑](#footnote-ref-3)
4. [جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج15، ص60.](http://lib.eshia.ir/10088/15/60/طرحها) [↑](#footnote-ref-4)
5. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج4، ص167.](http://lib.eshia.ir/11005/4/167/تنزل) [↑](#footnote-ref-5)
6. آقای بهجتی استاد ادبیات ما بودند. یکبار ایشان به ما از گلستان، املاء می‌گفتند. ایشان کلمه سیاقت را به نحوی تلفّظ نمودند که نیمی از دانش‌آموزان با کاف و نیم دیگر با قاف نوشتند. من و شخصی دیگر مسؤول تصحیح امتحان بودیم. آقای بهجتی گفتند این کلمه را کسی غلط نگیرید؛ جرا که اشتباه ناشی از تلفّظ ایشان بود. [↑](#footnote-ref-6)
7. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج4، ص169.](http://lib.eshia.ir/11005/4/169/حزنا) [↑](#footnote-ref-7)